

پی جویی معنا و ریشه‌ی چند لغت در شاه‌نامه—۵

جویندگی ما در پی معنا و ریشه‌ی “هخته‌زهار” و صورت‌های گوناگون نگارش آن در نسخه‌های شاه‌نامه به نتیجه‌ی نهایی رسیده یا بسیار نزدیک شده است. در این پژوهش چندساله نظر پیشین شاه‌نامه‌شناسان در مورد “هخته‌زهار” با پی‌جویی سنجشگرانه‌ی معنا و ریشه‌ی “هخته” و “زهار”، و همچنین جایگاه معنایی “هخته‌زهار” در آن متن حماسی، بازبینی شده و معنای تازه‌ای از آن به دست آمده است. آنچه این پوشش را ممکن کرد همکاری دانشورانی چند در حوزه‌ی شاه‌نامه‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی بود. آخرین دست‌آورد این همیاری به قلم آقای ابوالفضل خطیبی از فرهنگستان زبان ایران است. ایشان نظرها و سنجشگری‌های من و چند دانشوری را که در این جستار شرکت داشته‌اند، به یاری نسخه‌شناسی شاه‌نامه و منابع زبانی دیگر بازسنجی کرده و به نتیجه‌گیری روشن و پذیرفتنی در مورد معنای “هخته‌زهار” رسانده‌اند.

اما، در مورد معنای نهایی زهار، با سنجشگری چندباره هم به صورت استدلالی و هم به یاری سندهای متنی، به نظر تازه‌ای رسیده‌ام. با سپاس از آقای خطیبی که مقاله‌ی خود را از راه اینترنت برای من فرستاده‌اند، آن مقاله را این جا می‌آورم و به دنبال آن نامه‌ای را که خطاب به ایشان نوشته‌ام و نظر تازه‌ی خود را در آن بازگفته‌ام.

بادپایانِ هِخْتَه‌زَهَار*

ابوالفضل خطیبی

فرهنگستانِ زبان و ادبِ فارسی

در شاهنامه در دو بیتِ زیر ترکیبِ «هِخْتَه‌زَهَار» به کار رفته که به تازگی بحثهای بسیار بین پژوهندگان برانگیخته است، یکی:

به کردارِ گرگان به روزِ شکار

بر آن بادپایانِ هِخْتَه‌زَهَار

(چاپ خالقی مطلق، جلدِ چهارم ۱۵۳۴/۹۸)

ضبطِ «هِخْتَه‌زَهَار» در تصحیح دکتر خالقی مطلق مطابق است با اقدم نسخه‌ها، یعنی نسخهء ناقصِ فلورانس ۶۱۴ق و ۶ نسخهء دیگر و نیز لغتِ شهنامه از عبدالقادر بغدادی (شماره ۲۷۵۱). نسخهء لندن ۶۷۵ق (اقدم نسخه‌های کامل شاهنامه) و ۵ نسخهء دیگر ضبط اخته‌زهار و دو نسخهء باقی‌مانده «بخته‌زهار» و «تخته‌زهار» دارند. در چاپِ ژول مول (سوم ۲۷۱/۱۵۴۳) «آهخته‌هار»، و در چاپ مسکو (پنجم ۱۷۲/۱۵۲۳) «اخته‌زهار» آمده است. و دیگری:

سواران چو شیرانِ هِخْتَه‌زَهَار

که باشند پرخشم روزِ شکار

(همان، جلدِ چهارم ۲۱۱/۶۲۹)

در اینجا دو نسخهء کهن فلورانس و لندن، «بخته (حرف نخست بی نقطه) زهار» دارند، ولی ضبطِ متنِ ویراستهء خالقی در ۵ نسخه و نیز لغتِ شهنامه دیده می‌شود. ضبط‌های دیگر عبارتند از: «در کارزار»، «اخته‌زهار»، «هِخْتَه‌زَهَار» (!) و «گشته‌نهار». در چاپِ ژول مول (چهارم ۳۰/۶۴۴)

«گشته‌نهار» و در چاپ مسکو (پنجم ۲۷۲/۶۲۰) «آخته‌زهار» (با این ضبط وزن مصراع درست نیست) آمده است.

بیت زیر نیز به بیت‌های بالا ارتباط دارد:

یکی رخس بودش به کردار گرگ

کشیده‌زهار و بلند و سترگ

(همان، سوم ۳۸۷ / ۵۱)

خلاصه نظرات ارائه شده درباره معنی

و اشتقاق «هخته‌زهار»

دکتر خالقی مطلق در شرح بیت یکم چنین آورده است: «هخته زهار» یعنی «خایه‌کشیده، اخته‌شده». «هخته» به معنی «کشیده» به گونه‌های «بخته» و «اخته» نیز آمده است که در برخی از دستنویس‌ها نیز هست. و اما فعل «هختن» کوتاه‌شده هیختن، کوتاه‌شده آهیختن، به معنی «کشیدن» است. زهار به معنی «آلت تناسلی» است» (خالقی مطلق ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۴۷). دکتر میرجلال‌الدین کزازی هم در شرح این بیت، همین نظر را دارد. او می‌افزاید: «از زهار با مجاز کل و جزء، خایه خواسته شده است و از هخته‌زهار، با کنایه ایما، نیرومند و پرتوش و تاب: خایه ستوران نرینه را می‌کشیده‌اند، تا آنها نیروی خویش را در جفتگیری و «گشنی کردن» به زیان نبرند و به هدر ندهند.» سپس برای تأیید نظر خویش بیت زیر را از خاقانی شاهد می‌آورد (کزازی ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۶۶۱):

هست از پی برنشست خاصت

امید خصی شدن نران را (خاقانی، ص ۳۳)

داریوش آشوری حدود سه سال پیش بحث درباره ترکیب هخته زهار را نخست در سایت «واژه» و سپس در وبگاه خود، «جستار»، پیش کشید. او نوشت: «آنچه معنای داده شده برای «اخته زهار» را نزد من بکل سست می‌کند، کاربرد این صفت در شاهنامه برای شیر است («سواران چو شیران اخته زهار»). اگر «اخته زهار» به معنای «خایه کشیده» برای اسب و جهی داشته باشد، برای شیر چه؟ آیا کسی جرأت داشته که خایه‌ی شیر را بکشد؟ و تازه، اگر بتواند، برای چه؟ برای این که «فربهی گیرد»؟ یعنی یک رژیم چاقی برای شیران؟! << (آشوری ۱۳۸۶، بخش یکم). آشوری سپس بر اساس معانی راست کردن و ستیخ کردن برای آهختن و هختن، حدس زده است که زهار یا هار « به معنای یال اسب و شیر نر (موهای بلند رسته بر گردن‌شان) است که نشانه‌ی شکوه نرینگی آن‌هاست. بنا بر این، شیران «اخته زهار» یا «آهخته‌هار»، «که باشند پرخشم روز شکار»، می‌تواند به معنای شیران برخاسته یال باشد. زیرا یال شیران نر هنگام غرش و حمله تیز و برخاسته می‌شود» (همانجا). او درباره واژه زهار نوشت:

«اگر زهار در اصل به معنای یال جانور بوده باشد، در مورد زهار به معنای کپه‌موی پیرامون آلت تناسلی، که به یال جانوران، یعنی موها یا پره‌های پیرامون گردن‌شان، همانند است، نیز چه‌بسا بتوان گفت که از راه قیاس با آن این معنا را به خود گرفته و رفته-رفته خود آلت تناسلی را نیز در بر گرفته و، سرانجام، ترکیب «موی زهار» را نیز پدید آورده است» (همانجا). آشوری در اواخر بخش یکم نوشته‌ی خود چنین ادامه می‌دهد: «داستان را با آقای دکتر حیدری ملایری در میان گذاشتم-- که اهل فیلولوژی هستند-- و ریشه‌ی فارسی میانه و باستان این دو واژه و همچنین ردّ آن‌ها را در دیگر زبان‌های زنده‌ی ایرانی و گویش‌های محلی از ایشان جویا شدم. ایشان در نامه‌ی الکترونیکی خود به من گفتند که ردّی از آن‌ها در زبان‌های پهلوی و اوستایی پیدا نکرده‌اند. اما توجه ایشان به همانندی نزدیک «زهار» و به‌ویژه «هار» با hair در انگلیسی و Haar در آلمانی، و هر دو از یک ریشه و به معنای «مو»، چنین نمود که کلید حلّ معمّا را به دست داده است.»

آشوری در بخش دوم نوشته‌ی خود، دو سال بعد، همچنان بحث درباره این ترکیب را پی گرفت و با ارسال نامه به ایران‌شناسان و شاهنامه‌شناسان و زبان‌شناسان نظر آنان را جویا شد.

احسان یارشاطر نوشت که حدس آشوری در مورد ریشه‌شناسی دو واژه زهار و هار به‌جا و طرح‌کردنی است. علی‌حضور «زهار» را از ریشه $uz- + h\bar{a}ra$ = موی دانست که $uz-$ یک پیشوند ایرانی باستان است، برابر با $out-$ در زبان انگلیسی [و $aus-$ در آلمانی] و در فارسی به صورت «آز-» در آزمایش مانده است. حیدری ملایری هم نظر حضوری را مردود شمرد و هم نظر پیشین خود را درباره امکان هم‌ریشگی «زهار» و «هار» با $hair$ در انگلیسی و $Haar$ در آلمانی. سپس پیشنهاد تازه‌ای را پیش کشید که، بنا بر آن، زهار با واژه سنسکریت $\acute{s}ikhar\acute{a}$ ، به معنی برخاستن موی بدن و گودی زیر بغل مربوط است. جلال خالقی مطلق نیز همان نظر پیش گفته شده را بیان کرد، ولی یادآور شد که نظر آشوری در مورد بیت دوم که «اصطلاح در باره شیر مناسب نیست صائب می‌نماید و گویا ضبط گشته‌نهار به معنی «گرسنه شده» محتمل‌تر است.» سپس با نقل دو شاهد از ویس و رامین و همای‌نامه چنین نوشته است: «چنانکه ملاحظه می‌فرمائید در بیت‌های بالا زهار به معنی «خایه» و «آلت تناسلی» آمده است. من متأسفانه به علت بیماری از جستجوی شواهد دیگر معذورم، ولی شکی ندارم که شواهد زهار در معنی «خایه، آلت تناسلی» و زهار کشیدن در معنی «خایه کشیدن» بسیار است و جای شکی باقی نمی‌گذارند که در شاهنامه نیز به همین معنی بکار رفته است و نه به معنی «یال بلند». پس از آن آشوری با رد استدلال‌های خالقی مطلق، پیشنهاد تازه‌ای را مطرح کرد، بدین شرح: «کهن‌ترین صورت اینجا چه‌بسا همان «آهخته‌هار» است که در نسخه‌ی ویراسته‌ی مول آمده است (آقای خالقی در آن نامه نگفته اند که در دست‌نویس‌های در اختیار ایشان «آهخته‌هار» در جایی آمده است یا نه). اگر برداشت من در مورد معنای «هار» درست باشد، یعنی یال اسب یا شیر، در هر دو مورد مشکل حل می‌شود.» آشوری در همین بخش از نوشته‌ی خود فرض دیگری را نیز پیش کشید: «کشیده، در این ترکیب، نه به معنای بیرون‌کشیده، بُریده، بلکه به معنای صاف و بلند تواند بود، چنان که به معنای ستوده در مورد قد-و-بالا می‌گوییم، «قد-و-بالای کشیده» یا «بدن کشیده». کشیده در مورد «زهار»، در این متن، می‌تواند به معنای دارای خایه‌های درشت با پوست صاف باشد، که نشان جوانی و نیرومندی اسب نر است. شاید هنگام خرید یا گزینش اسب نر برای سواری و جنگاوری خایه‌های او را هم ارزیابی می‌کرده اند (و لابد همچنان می‌کنند؟)»

در بخش سوم نوشته‌ء آشوری، نخست نظر دکتر جلیل دوستخواه که تأیید همان نظر دکتر خالقی مطلق و دکتر کزازی است، نقل شده است. دوستخواه در پایان نوشته‌ء خود آورده‌اند: «اما این که آقای آشوری پرسیده است چه کسی را زهره‌ی اخته‌کردن شیر نر باشد؟ باید گفت که تعبیر «شیران کشیده‌زهار» جنبه‌ی تمثیلی و نمادین دارد و مقصود از آن، اشاره به بیشترین اندازه‌ی نیرومندی و توش و توان است و نه خایه‌کشیدگی‌ی واقعی.» آشوری در معنی مجازی «نیرومند و پرتوش و توان» برای «اخته‌زهار»، که دوستخواه مطرح کرده، تردید کرده و در مورد شاهد شعری کزازی از خاقانی (در نوشته‌ء آشوری، نظامی آمده که اشتباه است) که اسبان نر «از پی برنشست شاه» آرزوی خصی شدن داشتند، نوشت: این وصف نه به اسب جنگی که به اسب سواری مربوط می‌شود. آشوری در همین بخش فرض دیگری را نیز در باره‌ء این ترکیب پیش کشیده است، بدین شرح: «با توجه به معنای گردن برای «هار» که در ترکیب «آخته‌هار» با شاهی از شاهنامه در فرهنگ جهانگیری آمده است (گزید از سواران برون از شمار / بر آن بادپایان آخته‌هار)، با توجه به این که «آخته» به معنای افراخته هم آمده است (نک: لغت‌نامه) این ترکیب را می‌توان به معنای «کشیده‌گردن» یا «افراخته‌گردن» هم گرفت که برای اسبان جنگی و نیز شیران نر در هنگام حمله درست است. البته، نخست باید چند-و-چون معنای «هار» در متن شاهنامه روشن شود.»

آشوری در آخرین بخش (بخش چهارم) از نوشته‌ء خود بار دیگر بر این نکته پای فشرده است که «این که فردوسی هخته‌زهار یا اخته‌زهار و، همانند آن‌ها، کشیده‌زهار، را به معنای «خایه‌کشیده»، به صورت صفتی ستوده برای اسب جنگی به کار برده باشد، با منطق متن حماسی و پهلوانی خوانا نیست.» سپس دو دلیل آورده است که خایه‌کشیدگی دست کم در مورد رخس نمی‌تواند مصداق داشته باشد: یکی اینکه، اسب پیشکش شده به سهراب از نژاد رخس بوده است. و دیگر اینکه، در داستان رستم و سهراب هنگامی که رخس در سمنگان گم می‌شود، او را برای جفت شدن با مادیان‌ها به کار می‌گیرند (همی هر کس از رخس جستند بهر). در پایان این بخش نظر دو پژوهنده در باره‌ء اشتقاق زهار آمده است: یکی پیشنهاد دیگری از محمد حیدری ملایری

که بر آن است که زهار و هار و زار گونه‌هایی از همان واژه‌ای هستند که از واژه هند-اروپایی - *gour* به معنی موی بدن (حیوانات) مشتق شده است. دیگری نظر لوبتسکی (A. Lubotsky) که پس از رد پیشنهاد حیدری ملایری، زهار را با واژه اوستایی zafar (ایران باستانی: - *zafâr(a) - *zathâr(a)*) به معنی پوزه مربوط دانست و در پایان نوشت: «آیا ممکن است که کشیده‌زهار به دهان اسبان اشاره داشته باشد؟ به لحاظ ریشه‌شناسی مناسب می‌نماید.»

نقد و بررسی نظرات

نگارنده این سطور پیش از ورود به این بحث، لازم می‌دانم این نکته را یادآور شوم که همهء استدلال‌ها و شواهد و قراین مطرح شده از سوی آشوری در برابر خالقی مطلق، دوستخواه و کزازی در تأیید این نظر که اختگی و خایه‌کشیدگی صفت ستوده‌ای برای اسبان جنگی به‌ویژه رخس رستم نتواند بود، سخت استوار و منطقی است (به جز بیت‌های مورد استناد آشوری در مورد پیشکش شدن اسبی از نژاد رخس به سهراب که الحاقی است؛ بنگرید به شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، دوم، ص ۱۲۷، پانویس). در اینجا شایسته می‌دانم به پژوهش آشوری درباره این موضوع، گزارش زیر را از فرسنامهء منثور (ص ۵۰) بیفزایم:

«آورده‌اند که اسب فحل در همه کارها بهتر است و خصی کردن پسندیده نیست.»

ولی به نظر بنده ضبط هخته‌زهار و کشیده‌زهار در هر سه بیت در متن شاهنامه تصحیح خالقی مطلق در میان ضبط‌های دیگر، گزینش کاملاً درستی است. زیرا این ضبط‌ها در نسخه‌های کهن و معتبر آمده و به‌سادگی نمی‌توان آنها را کنار گذاشت. به‌ویژه آنکه، ضبط‌های دیگر هیچ برتری ندارند و گذشته از نسخه‌های مبنای تصحیح خالقی مطلق ضبط هخته‌زهار در بیت یکم در دو نسخهء مهم سعدلو (ص ۳۸۹، س ۱۱) و حاشیة ظفرنامهء حمدالله مستوفی (ج ۱، ص ۶۵۳) نیز آمده است. ضبط اخته به جای هخته که در بیت یکم در ۵ نسخه آمده و در متن چاپ مسکو

جای گرفته، در متون قدیمی فارسی تا قرن هشتم هجری اصلاً به کار نرفته است و ضبط آهخته‌هار، که در چاپ ژول مول آمده، در هیچ‌یک از نسخه‌های پانزده‌گانه خالقی مطلق نیست.

نگارنده، بنا به دلایل و شواهدی که در زیر می‌آید، نه با هیچ‌یک از پیشنهادهای چهارگانه آشوری موافقم و نه با هیچ‌یک از اشتقاق‌های عرضه شده به قلم استادان ایرانی و غیر ایرانی. پیش از آن، شایسته است این نکته را یادآور شوم که در گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، با مدیریت دکتر علی‌اشرف صادقی، پیکره‌ای رایانه‌ای از لغات و ترکیبات به کار رفته در مهمترین متون فارسی از کهن‌ترین آنها تا زمان حاضر همراه با شواهد و ارجاع و تاریخ آنها-- که بیش از ۸۵۰ متن را شامل می‌شود-- فراهم شده است تا بر اساس آن فرهنگ جامعی برای زبان فارسی تألیف گردد. در این جستار از این پیکره سود جسته و با عنوان پیکره گروه فرهنگ‌نویسی بدان استناد کرده‌ام.

۱. زهار به معنی یال اسب. فرهنگها و پیکره گروه فرهنگ‌نویسی به ما می‌گوید که در هیچ متنی زهار بدین معنی به کار نرفته است. آشوری برای این حدس خود که زهار در اصل به معنی یال اسب بوده و از راه قیاس به موی اطراف آلت تناسلی و نیز به خود آلت تناسلی اطلاق شده است، هیچ شاهد و قرینه‌ای به دست نمی‌دهد و اساساً چنین شاهد و قرینه‌ای وجود ندارد. به گمان من، بیشتر حدس‌ها و اشتقاق‌های ناصواب در مورد زهار و معنی آن بدان سبب بوده است که پژوهندگان ما از همان آغاز زهار را به معنی موی اطراف آلت تناسلی گرفته‌اند، حال آنکه پیکره گروه فرهنگ‌نویسی به ما می‌گوید که در هیچ‌یک از متون کهن و معاصر زهار به این معنی به کار نرفته است و به جای آن جابه‌جا «موی زهار» آمده است. بنده نزدیک به ۲۰۰ شاهد قدیم و جدید را بررسی کردم و حتی یک شاهد نیافتم که زهار در آن به معنی موی زهار باشد و در فرهنگهای قدیم و جدید نیز زهار بدین معنی نیست و این معنی را در اینترنت نیز هرچه جستجو کردم نیافتم.

۲. آهخته‌هار به معنی یال بلند. پیشنهاد دوم آشوری این است که به جای هخته‌هار، ضبط آهخته‌هار را به معنی یال بلند بپذیریم. باز هم می‌گویم هار به معنی مو و یال در هیچ‌یک از متون

قدیم و جدید و حتی فرهنگها به کار نرفته است. گذشته از این -- چنانکه گفتیم -- این ضبط در هیچ یک از نسخه‌های شاهنامه نیست و تنها در چاپ ژول مول آمده است. یکی از اصول مهم تصحیح متن این است که مصحح هنگامی می‌تواند ضبط نسخه‌ی اساس را رها کند که دلایل و شواهد استواری هم برای تصحیف یا تحریف آن به دست دهد و هم برای درستی ضبط مختار خود. در اینجا آشوری بی‌آنکه دلایل و شواهد استواری برای درستی ضبط آهخته‌ها را به دست دهد، ضبط نسخه‌ی اساس، اکثریت نسخه‌ها و اساساً همه نسخه‌های شاهنامه را کنار گذاشته است. از آنجایی که ژول مول نسخه‌ی بدل‌های خود را به دست نداده، نمی‌دانیم ضبط "آهخته‌ها" در نسخه‌های مبنای تصحیح او بوده است یا نه. از این رو، با توجه به اینکه ضبط مذکور در هیچ یک از نسخه‌های مبنای کار خالقی مطلق و نیز در نسخه‌ی سعدلو و حاشیه‌ی ظفرنامه نیست، باید آن را از نوع تصحیح قیاسی شمرد که مصحح در شرایط بسیار خاصی که همانا اطمینان از تحریف ضبط‌های همه نسخه‌هاست، بدان دست می‌زند و در اینجا این شرایط به هیچ روی آماده نیست.

۳. آهخته‌ها به معنی گردن برافراشته. آشوری بر اساس بیتی منقول از شاهنامه در فرهنگ جهانگیری (ج ۱، ص ۵۴۴)، که هار در این ترکیب، به معنی گردن آمده، معنی افراشته‌گردن را برای آهخته‌ها مناسب تشخیص داده است. اما دو مانع اساسی برای پذیرش این پیشنهاد وجود دارد: یکی اینکه، چنانکه گفتیم، ضبط آهخته‌ها در هیچ یک از نسخه‌های شاهنامه نیست و وجود این ضبط در فرهنگ متأخری چون فرهنگ جهانگیری که در قرن دهم هجری تألیف یافته است، دلیل استواری بر اصالت آن نمی‌تواند باشد. ما نمی‌دانیم که مؤلف این فرهنگ بیت مذکور را از یکی از نسخه‌های شاهنامه نقل کرده است یا از یکی از فرهنگهای مبنای کار خود. بنده مصراع یکم را نتوانستم در چاپها و نسخه‌های موجود شاهنامه بیابم. گویا این بیت همان بیت یکم منقول در آغاز این جستار است که در مصراع یکم و ضبط مورد بحث با آن اختلاف دارد. در هر صورت، این ضبط مشکوک می‌نماید. دیگر اینکه، بنا بر پیکره گروه فرهنگ‌نویسی و فرهنگ‌های فارسی هار به معنی گردن در هیچ یک از متون قدیم و جدید فارسی به کار نرفته است. داستان گویا از این

قرار است که جناب انجو شیرازی، مؤلف این فرهنگ، ترکیب آهخته‌هار را در نسخه‌ای از شاهنامه یا یکی از فرهنگهای مبنای کار خود دیده یا اینگونه خوانده و سپس بر اساس مفهوم بیت، معنی گردن را برای هار تراشیده است. احتمال دیگر اینکه، کاتبی در یکی از نسخه‌های شاهنامه ضبط دشوار "هخته" را نفهمیده و به واژه آشنا تر آهخته (صورت کوتاه شده آهیخته) تبدیل کرده است. خالقی مطلق به درستی متوجه شده است که: «اولاً در زبان فارسی واژه هار نداریم و آن یک مورد از اینجا به وجود آمده که کاتبی هخته را به آهخته تغییر داده و در نتیجه چون وزن غلط شده زهار را تبدیل به هار کرده است و سپس این صورت وارد فرهنگها و چاپ مول شده است. از اینرو، تا برای این صورت گواه‌های موثق دیگری (دست کم یکی دو نمونه) به دست نیاید اعتباری ندارد.» (بنگرید به بخش دوم نوشته آشوری)

کشیده زهار به معنای دارای خایه‌های درشت با پوست صاف، که نشان جوانی و نیرومندی اسب نر است. درست است که یکی از معانی زهار آلت تناسلی است، ولی در بیت سوم، کشیده زهار در مورد شیر به کار رفته و اسب بدان تشبیه شده است. ممکن است در مورد اسب، جنس نرینه آن در جنگها بیشتر به کار می آمده است، ولی شیر نر و ماده در شرزگی و درندگی و پرخاشگری تفاوتی با یکدیگر ندارند. گویا شیر ماده درنده تر نیز هست و غالباً مسئولیت شکار نیز با اوست. گذشته از اینها بنده بعید می دانم بزرگی بیضه برای شیر یا اسب صفت ستوده‌ای محسوب می شده است.

معنی و تلفظ زهار و هخته‌هار

در لغت‌نامه دهخدا زهار چنین معنی شده است: «شرمگاه را گویند که موضع فرج و ذکر باشد (برهان)... پایین تر از شکم و... (ناظم الاطبأ). آلت تناسل مرد یا زن و حوالی آن (فرهنگ فارسی معین)». فرهنگ بزرگ سخن: «قسمتی از سطح بدن که در جلو لگن قرار دارد و موهای آلت تناسلی روی آن می روید؛ شرمگاه». در همه فرهنگها زهار به کسر «ز» ثبت شده است. در صورتی که در پهلوی به صورت zahār آمده (1971 Mackenzie) و در برخی از متون کهن

نیز به فتح «ز» ضبط شده است (بنگرید به هروی، ص ۱۶۶؛ اخوینی بخاری، ص ۴۱۱، ۵۱۵؛ کرمینی، ج ۱، ص ۴۷۹). چنانکه پایین‌تر توضیح خواهیم داد، زهار با واژه زه، به معنی فرزند و زادن، نیز مربوط است و چنانکه از بیت‌های زیر از مثنوی مولوی پیداست به فتح «ز» تلفظ می‌شده است:

پیش می‌آمد سپس می‌رفت شه

جمله شب او همچو حامل وقت زه (ج ۲، ص ۵۱)

تا نگیرد مادران را درد زه

طفل در زادن نیاید هیچ ره (ج ۱، ص ۲۸۶)

چنین می‌نماید زهار نخست به فتح «ز» تلفظ می‌شده و سپس با قیاس واژه‌هایی چون زه، به معنی چلهء کمان، به کسر «ز» تلفظ شده است. بنا بر این، زهار را در شاهنامه احتمالاً باید به فتح «ز» تلفظ کرد.

اکنون می‌رسیم به معنی هخته‌زهار در شاهنامه. در فرهنگ کوچک پهلوی مکنزی زهار به معنی زهدان و رحم (womb) آمده است و آشوری در پاسخ به یکی از خوانندگان نوشته‌اش این نکته را گوشزد کرده، می‌نویسد: «این که مکنزی "زهار" را به معنای زهدان گرفته است باید دید بر چه اساسی است. شاید او هم خطای لغت‌نامه‌های فارسی را مرتکب شده است.»

می‌گوییم در بین پهلوی‌دانان این فرهنگ معتبر است و می‌توان بدان اعتماد کرد، اما جای خالی فرهنگ جامع زبان پهلوی با ارجاع به شواهد لغات به‌شدت احساس می‌شود. فرهنگ مکنزی شاهد ندارد، ولی ما از طریق برگه‌های فرهنگ پهلوی، بازمانده از زنده‌یاد دکتر احمد تفضلی، که در گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان زیر نظر دکتر علی‌اشرف صادقی و دکتر ژاله آموزگار در حال تدوین است، عجزاً به سه شاهد دسترسی یافته ایم: دینکرد، چاپ مَدَن، ۲۰۸/۱۰؛ زبور پهلوی، ۱۲۷/۳ و سومی متنی است که با کوتاه‌نوشت pt/3 مشخص شده است (گویا مراد کتاب

Pahlavi Texts باشد، ولی نگارنده نتوانست این شاهد را در آن بیابد). اما، در زبان پهلوی واژهء پرکاربردتر برای رحم همان *aškamb* یا *aškomb* است که در متون فارسی به صورت شکم باز به همین معنی به کار رفته است و حتی امروزه نیز به کار می‌رود. واژهء دیگری که در زبان فارسی به معنای رحم به کار رفته زهدان است که در پهلوی یا به کار نرفته یا نشانی از آن باقی نمانده است. در معنی زهار، جز آنچه پیشتر از فرهنگها نقل کردیم، شواهد متون فارسی نشان می‌دهد که این واژه به معنی بخش بیرونی زهدان و موضع آلت تناسلی تا شکم به کار می‌رفته و توسعاً گاه به کل شکم از ناف تا آلت تناسلی نیز اطلاق می‌شده است (در مورد جنس نرینه، زهدان را باید از این تعریف بیرون گذاشت. از ترکیب اضافی پرکاربرد موی زهار برای نرینه و مادینه پیداست که زهار به معانی موضع آلت تناسل و گاه خود آن در هر دو جنس به کار می‌رفته و می‌رود) و به‌ویژه در شواهد فراوانی که از ناف و زهار سخن به میان می‌آید-- و به مناسبت دیگری، شاهدی را نقل خواهیم کرد-- این معنی را آشکارتر می‌بینیم. به گمان ما، زهار در هخته‌زهار به همین معنی است و هخته هم به معنی برکشیده و بالا کشیده^۱، و مراد آن است که بخش شکم تا آلت تناسلی حیوان (اسب و شیر و گرگ) یا موضع آن یا توسعاً کل شکم حیوان برکشیده و بالا کشیده است. حیوانی با این ویژگی چابکتر و تازنده‌تر است. عکس آن زمانی است که ناف و زهار حیوان در اثر چاقی یا حاملگی افتاده و برآمده باشد که مانع چابکی و تازندگی حیوان در جنگ یا شکار می‌شود. ما شاهدی از یکی از منابع مهم دربارهء اسب، یعنی *فرسنامه*ء متثور (نوشته شده در قرن دهم هجری) یافتیم که هخته‌زهار را در این معنی آشکارا نشان می‌دهد:

^۱. گمان نمی‌کنم برای برکشیده به معنی بالا کشیده شده به نقل شواهدی نیاز باشد، با این همه به شاهد مهم زیر توجه فرمایید (جرجانی، ص ۴۹۷):

خواجه ابوعلی سینا، رحمه‌الله، می‌گوید نزدیک بعضی چنان است کی درد قولنج از سوی چپ آغاز نکند و برخلاف آن است. و آزمودیم و خلاف آن دیدیم. و گاه باشد کی درد به زهار فرودهد و یک خایه برکشیده شود.

باب یازدهم: در تدبیر اسبی که علف بر وی پیدا نیاید ... علامت آنکه علف بر وی پیدا نباشد آن است که شکم و زهار برکشیده باشد (دو فرسنامه، ص ۸۵؛ برای ترکیب «زهار برکشیده» نیز بنگرید به ص ۹۵؛ فرسنامهء منظوم در همان مأخذ، ص ۱۵۰).

«زهار برکشیده» در شاهد بالا دقیقاً معادل «هخته زهار» و «کشیده زهار» در بیت‌های مورد بحث در شاهنامه است. عکس مورد بالا در شاهد زیر از فرسنامهء منظوم (ص ۱۴۵) دیده می‌شود. در مورد اسبی که خورش در او پدیدار نباشد، گفته شده است که بدو شیر و خوراکی‌های دیگر بخوراند. پس از آن:

زهار و ناف اندازد دگر باز

شود زین خورد فربه‌تر ز آغاز

درست است که از نظر نویسندهء فرسنامه اسبی که علف می‌خورد، ولی تأثیری بر جسم او نمی‌گذارد و «برکشیده زهار» می‌شود، باید درمان گردد، اما در مورد هخته زهار در شاهنامه، شاعر به لاغرمیان بودن و در نتیجه چابکی و تیزپایی اسب و شیر و گرگ نظر داشته است. همانگونه که صفت میان‌نزار در بیت زیر برای رخس صفت ستوده‌ای محسوب می‌شود:

دو گوشش چو دو خنجر آبدار

بر و یال فربی، میانش نزار (یکم ۳۳۵/۹۸)

بر پایه آنچه گفته شد، گویا گرسنگی سبب برکشیده شدن شکم و زهار می‌شود و در مورد شیر و گرگ پرخاشگری و درنده‌خویی آنها را افزون می‌کند. از این رو در هر سه بیت مورد بحث، به ویژه بیت سوم که جنابان شیر و گرگ حضوری فعال دارند، احتمالاً این معنی نیز مورد نظر شاعر بوده است.

ریشه‌شناسی

گفتیم که پژوهندگان ما (حیدری ملایری و حصوری) بر اساس این فرض ناصواب که زهار و هار به معنی موی بدن است، اشتقاق‌هایی مرتبط با موی برای این واژه‌ها پیشنهاد کرده‌اند که نادرست است. پیشنهاد لوبوتسکی نیز مبنی بر ارتباط زهار با زَفَر، به معنی دهان و پوزه -- با اینکه وی اشتقاق پیشنهادی حیدری ملایری را در مورد این واژه با دلایل و شواهد قانع‌کننده‌ای، رد می‌کند -- اساس استواری ندارد، به‌ویژه آنکه زَفَر، بر خلاف زهار، واژه‌ای است اهریمنی. گذشته از این، «کشیده‌دهان» در توصیف اسب یا شیر و گرگ چه معنی تواند داشت؟ به گمان نگارنده، با توجه به آنکه زهار در پهلوی به معنی زهدان و رحم است، نظر زنده‌یاد عبدالحسین نوشین در مورد اشتقاق این واژه از «زه»، به معنی فرزند، و «آر»، مخفف «آور»، درست می‌نماید (نوشین ۱۳۵۱، ص ۲۱۴-۲۱۳)، هرچند او در بیت‌های شاهنامه، زهار را به معنی آلتِ تناسل گرفته و ضبط نادرست اخته‌زهار را اصلی انگاشته است. آشوری بر این اشتقاق سه ایراد وارد کرده است: یکی اینکه «از زهار به معنای زادآور شاهدهی ثبت نشده است.» دیگر اینکه، «نمونه‌ای از ترکیب با آر، یعنی صورتِ کوتاه شده‌ی ستاکِ آوردن، نداریم، بلکه همه‌ی ترکیب‌ها با آور است، مانند دل‌آور، جنگ‌آور، ترس‌آور، مرگ‌آور.» سوم اینکه، «زه-و-زاد، یا فرزند آوردن، کنشِ جانورِ مادینه است نه نرینه. کنشِ جانورِ نرینه تنها بارور کردنِ جانورِ مادینه است.» در مورد ایراد یکم و سوم می‌گوییم: برای بررسی اشتقاق یک واژه باید کهنترین صورت و معنی آن در نظر گرفته شود و در مورد زهار گفتیم که در زبان پهلوی به معنی زهدان و رحم است و از این رو معنی «فرزندآور» برای این واژه درست است و، بر خلاف تصورِ نوشین، اصل پهلوی زهار به جنس نرینه ربطی ندارد. در مورد ایراد دوم می‌گوییم: نمونه‌های ترکیب با «آر» اندک نیست و ترکیباتی چون نان‌درآر، پدردرآر، پول‌درآر، حرف‌درآر در زبان فارسی امروز رایج است. و نیز در متون فارسی ترکیباتِ دین‌آر و شک‌آر (قطران، ۱۳۵)، راحت‌آر (اسدی طوسی، ص ۹۲)، درد‌آر،

مَآر (= میاور، ناصر خسرو، ۳۱۹) و وحی آر (مولوی، کلیات شمس، ج ۷، ص ۱۷۵) نیز به کار رفته است.^۲

مصدر زَه (پهلوی zahag)، زهیدن است که شواهدی از آن در متون فارسی در دو معنی تراوش کردن و زادن در دست است (لغت‌نامهء دهخدا)، ولی این واژه در فرهنگ‌های پهلوی دیده نمی‌شود. به نظر نگارنده، اشتقاقی که سالها پیش نیبرگ در مورد زه پیشنهاد کرده است، علمی و درست است. بنا به نظر او، زه مرکب است از پیشوند (uz-) (uz-) به معنی بیرون و خارج و ریشهء ah به معنی افکندن و انداختن^۳ (werfen؛ بنگرید به: Bartholomae 1961, 279)؛

^۲ در قطعه‌ای بازمانده از یکی از کتابهای مفقود حمزهء اصفهانی، ادیب، مورخ و زبان‌شناس بزرگ قرن چهارم هجری، به نام *الموازنه بین العربیه و الفارسیه*، دربارهٔ بن مضارع «آر» نکتهء جالبی آمده است: "... و اسماء هذه الاشجار، چنار، کنار، هنار، و جار، ارگوان، دهمست. ولالفاظ هذه الاسماء اشتقاقات حسنه المرجوع لان معنی چنار چن آر ای اقطف وهات و یعرب علی الصنار و معنی کنار کن آر ای اعمل وهات و معنی هنار احمل غیره ایضا و هنار و انار اسمان للرمان و و جار معناه و ج آر ای انزع وهات" (صادقی ۱۳۸۱، ص ۱۸). و نامهای این درختان چنار، کنار، هنار، و جار، ارگوان، دهمست است. و برای الفاظ این نامها اشتقاقهای جالبی آورده‌اند. مثلاً چنار، چن آر، یعنی بچین و بیاور و معرب آن صنار است و معنی کنار، کن آر، یعنی انجام بده و بیاور و هنار یعنی دیگر بیاور و هنار و انار نامهایی برای رمان هستند و و جار و ج آر یعنی جدا کن و بیاور. چن در چن آر مخفف چین صیغئه امر از فعل چیدن است و هنار صورت دیگری از انار است که در مناطق مرکزی ایران رایج بوده و در بعضی از متون فارسی به کار رفته است. جزء اول آن یعنی هن تلفظ دیگری است از an و any پهلوی (از فارسی باستان *anya*) به معنی دیگر. واژه و جار و و ج شناخته نشد (صادقی، همانجا). درست است که اشتقاق‌هایی که حمزه - احتمالاً از قول موبدان - نقل می‌کند، عامیانه است، ولی این نمونه‌ها دست کم نشان می‌دهند که جزء دوم این کلمات، یعنی «آر»، به جای «آور» دارای قدمت است.

^۳ دکتر معین در حاشیهٔ *برهان قاطع*، ذیل «زهیدن» چنین آورده است: «از زه + یدن (پسوند مصدری). نیبرگ گوید: zahîdan (جاری شدن، چکیدن، افتادن)، zahânîdan (به زمین انداختن)، zihîdan (زادن، پیش آوردن) از uz-ah* [رک: بارتولمه ۲۷۹] «نیبرگ ۱۱۶». چنانکه دکتر معین در مقدمهء جلد یکم *برهان قاطع* در معرفی منابع خود نوشته است، مراد از کتاب نیبرگ، همان اثر معروف او، *دستورنامهء پهلوی* است (معین

معنی دوم این واژه در آلمانی بچه‌دار شدن است) که این اشتقاق با معانی زهیدن و واژه‌های هم-ریشه با آن چون زه، زهار، زهش (به معنی زایش)، زهی (به معنی زایا)، زهدان، زهاندن و زهانیدن به معنی جاری کردن، کاملاً مناسب است. نگارنده در فرهنگ‌ها و متون پهلوی اسمی که مانند زهار با آر (از ستاگ آوردن) ترکیب یافته باشد، نیافتم و از این رو ممکن است در مورد اشتقاق جزء دوم زهار تردید وجود داشته باشد، ولی در مورد اشتقاق جزء اول، یعنی زه چنین تردیدی بسیار کمتر است.

با توجه با آنچه گفته شد، عربی انگاشتن زهار در فرهنگ بزرگ سخن اشتباه محض است و اساس علمی ندارد.

* سپاسگزاری:

۱. آقای داریوش آشوری که نخستین بار بحث مربوط به هخته‌زهار را آغاز و با جدیت پی‌گیری کردند.

۲. استاد دکت‌ر علی‌اشرف صادقی که مانند همیشه این جستار را پیش از انتشار خواندند و چند نکته سودمند یادآور شدند.

۳. دکت‌ر احسان یارشاطر که از سر لطف و بزرگواری، به درخواست نگارنده، این جستار را خواندند و یادداشت زیر را برای او فرستادند:

«اولاً باید از آقای داریوش آشوری ممنون بود که بحث سودمندی را پیش کشیدند و نامناسب بودن تعبیر نخستین را گوشزد ساختند. از آنجا که زهار در زبان پهلوی، بنا بر فرهنگ مکنزی، به معنی رحم و زهدان وجود دارد، جستجوی ریشه‌یابی صورت فارسی آن ضروری به نظر نمی‌-

۱۳۵۷). ولی نگارنده هم در متن آلمانی کتاب و هم در ترجمه انگلیسی آن هرچه جستجو کردم، این مطلب را نیافتم.

رسد، زیرا پیداست که منشأ "زهار" فارسی "زهار" پهلوی است و معنای شکم و زیر شکم برای آن دور از انتظار نیست. از این رو تعبیری که جناب عالی پیشنهاد نموده‌اید به نظر بنده کاملاً رضایت‌بخش است و هخته‌زهار را در مورد اسب و شیر می‌توان به معنی کشیدگی و ورزیدگی شکم و لاغرمیانی این حیوان گرفت.

منابع

آشوری، داریوش، «پی‌جویی معنا و ریشه‌ی چند لغت در شاهنامه» (۴ بخش)، وبگاه نویسنده با عنوان جستار، بهمن و اسفند ۱۳۸۶ و فروردین ۱۳۸۷.

اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد، *هدایه المتعلمین فی الطب*، به کوشش جلال متینی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۴.

اسدی طوسی، علی بن احمد، «مناظرات»، به کوشش جلال خالقی مطلق، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی*، ص ۴، ش ۱، بهار ۱۳۵۷.

انجو شیرازی، میرجمال الدین حسین، *فرهنگ جهانگیری*، به کوشش رحیم عفیفی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۱.

جرجانی، سیداسماعیل، *ذخیره خوارزمشاهی* (چاپ عکسی)، به کوشش سعید سیرجانی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.

دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید، ۱۳۷۷.

دو فرس‌نامهء منثور و منظوم در شناخت نژاد و پرورش و بیماری و درمان اسب، به کوشش علی سلطانی گردفرامری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران (با همکاری دانشگاه مک‌گیل)، ۱۳۶۶.

زبور پهلوی، پژوهش: سعید عریان، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۲.

صادقی، علی اشرف، «قطعه‌هایی بازیافته از کتاب الموازنهء حمزهء اصفهانی»، نامهء ایران باستان،

ص ۲، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۱ (شمارهء پیاپی ۳)، ص ۳-۶۲.

فردوسی، ابولقاسم، شاهنامه، به کوشش ی.ا. برتلس و دیگران، مسکو، ۱۹۶۰-۱۹۷۱.

فردوسی، ابولقاسم، شاهنامه، به کوشش به کوشش ژول مول، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۹.

فردوسی، ابولقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد (جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار، جلد

۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی)، نیویورک، بنیاد میراث ایران، ۱۳۸۶-۱۳۶۶/۱۹۸۱-۲۰۰۷؛ تهران، مرکز

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.

فردوسی، ابولقاسم، شاهنامه، همراه با خمسهء نظامی، چاپ عکسی از روی نسخهء معروف به

سعدلو (حدود قرن هشتم)، محفوظ در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹.

فردوسی، ابولقاسم، شاهنامه، حاشیهء ظفرنامهء حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخهء

مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانهء بریتانیا، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، تهران،

مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، وین، ۱۹۹۹.

فرهنگ بزرگ سخن، زیر نظر حسن انوری، تهران، سخن، ۱۳۸۱.

قطران تبریزی، ابومنصور، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، تبریز، چاپخانهء شفق، ۱۳۳۳.

کزازی، میرجلال‌الدین ۱۳۸۴، نامهء باستان، تهران، انتشارات سمت.

معین، محمد ۱۳۵۷، حاشیهء برهان قاطع، از محمد بن حسین بن خلف تبریزی، تهران، امیرکبیر.

مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۵۵.

مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش رینولد. ا. نیکلسون، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
ناصرخسرو قبادیانی، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

نوشین، عبدالحسین، واژه‌نامک (دربارهء واژه‌های دشوار شاهنامه)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

هروی، موفق الدین ابومنصور علی، الابنیه عن حقایق الادویه، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

Bartholomae, Ch., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961.

Denkard, ed. By D. M. Madan, Bombay, 1911.

MacKenzie, D.N., *A concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.

دانشور ارجمند، آقای دکتر خطیبی

پی‌گیری شما از پژوهش من، با عنوان "پی‌جویی چند لغت در شاهنامه"، و جست‌و‌جوی سنجیده و فراگیری که در باره‌ی آن کرده‌اید، مایه‌ی سپاس و همچنین شادمانی من است. یکی از این بابت که آن بحث زمین‌نماند و از یاد نرفت؛ و دیگر این که، پژوهش شما بر اساس سندهای متن‌شناختی و زبان‌شناختی این بحث را از زمینه‌ی حدس و گمان به میدان روشن‌تری از باورپذیری علمی فرآورده است. من نه از جایگاه شاهنامه‌شناس پای به این جستار گذاشته‌ام نه زبان‌شناس تاریخی. بلکه طرح آن از سوی من به دلیل برانگیخته شدن کنجکاوی‌ام و طرح پرسش‌هایی در ذهن‌ام در باره‌ی آن چند واژه در شاهنامه در یک برخورد پیشامدی بود. انگیزه‌ی آن هم سر‌و‌کار دیرینه‌ی من با فرهنگ‌های فارسی و کار حرفه‌ای بر روی لغت‌شناسی و ترم‌شناسی علمی در حوزه‌ی علوم انسانی است، همچنین کار رسمی چندین ساله در مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا. آن تجربه‌ها به من نشان داده است که مسأله‌ی صورت و معنای درست این چند واژه از جمله بسیار پرسش‌های ناگفته و مسأله‌های طرح نشده در قلمرو زبان و ادبیات ما است که هنوز با شک‌آوری علمی و شکیبایی ضروری با آنها برخورد سنجیده و روشمندانه نکرده‌ایم. به همین دلیل، هنوز راه‌درازی به سوی فرهنگ‌نویسی بر بنیاد سنجشگری علمی و روش‌مندی مدرن و همچنین فهم مدرن از میراث ادبی تاریخی خود داریم.

باری، برخورد با آن دو بیت شاهنامه و گمانی که در باب خطای ویرایشی متن برده بودم، راه‌گشای تجربه‌ای شد برای پیگیری روش "حدس و ابطال‌گری" (conjecture and

refutation) در این باره. بر این پایه، به عنوان نمونه‌ای از روش پویش علمی، به بازسنجی حکم‌ها و نظرهایی پرداختیم که تاکنون داده شده است. برای این کار می‌بایست با نظر کردن از دیدگاه‌های گوناگون متن‌شناسی و زبان‌شناسی به این چند لغت در آن متن ادبی خاص، بکوشیم تا مشکل ناهمسازی‌های متن یا نادرستی‌های ویراستاران آن را بازنماییم، تا از این راه به منطقی‌ترین و درست‌ترین صورت آن چند بیت و آن چند واژه برسیم. این کار گران هم به‌تنهایی از من بر نمی‌آمد و کوشش و نظرآزمایی جمعی می‌طلبید. این کوشش اکنون، با همیاری علمی، و با مشارکتِ پرازش‌شما، به نظر می‌رسد که به نتیجه‌گیریِ سنجیده رسیده است.

نخستین کوشش من در برخورد با مشکلِ متنی و معناییِ دو بیت از شاهنامه در بابِ وصف‌گریِ اسب و شیر-- بدون دسترس داشتن به منابع لازم، از جمله شاهنامه‌ی ویراسته‌ی آقای خالقی-- طرح پرسش‌هایی بر پایه‌ی حدس در باره‌ی معنای "هخته‌زهار" و "آهخته‌هار" بود. آن حدس‌ها با کوشش‌هایی برای ریشه‌یابیِ هند-و-اروپاییِ "هار" و "زهار" از سوی دانشورانِ اهلِ زبان‌شناسیِ تاریخی دنبال شد. اما، پرس-و-جویِ بیش‌تر درباره‌ی این جستار و ناکام ماندنِ کوشش‌ها برای ریشه‌یابیِ آن دو واژه، سرانجام مرا به این نتیجه رساند که-- چنان که در آن چند مقاله آورده‌ام-- حدسِ نخستینِ من در باره‌ی هار و زهار، به معنایِ "یال"، درست نبوده است. اما ایرادهایِ من بر "هخته‌زهار" به معنایِ خایه‌کشیده، همچنان بر جا بود و بی‌پاسخ مانده بود.

جایِ خرسندیست که دانشوری که هم شاهنامه‌شناس است و هم دسترس به منابعِ زبانی لازم برای چنین پژوهشی دارد، این جستار را دنبال کرده و گام بزرگی پیش برده است. اکنون براساسِ سندهایی که شما در پژوهشِ خود داده‌اید، روشن است که معنایِ زهار "زیر شکم" است، هم در انسان و هم در حیوان، شاملِ آلتِ نرینگی و مادینگی و پیرامونِ آن، که شکم را نیز می‌تواند در بر بگیرد. در نتیجه، در ترکیب‌هایِ "هخته‌زهار" و "کشیده‌زهار" به معنایِ "شکم-و-

زیر شکم“ است. هخته را هم به معنای برکشیده و بالا کشیده یا رو به بالا پذیرفته اید، نه کنده و برکنده -- چنان که پیش از این پژوهندگان شاهنامه انگاشته بودند. “هخته زهار” را، بر اساس گواه‌های نسخه‌شناختی در بیشینه‌ی نسخه‌ها، گزینش درست ویرایشی متن (در ویرایش آقای خالقی) دانسته اید و، به گواهی سندهای دیگر، همچنین با توجه به منطق متن، به معنای “لاغرمیان” گرفته اید. این برداشت به نظر من هم یکسره منطقی و درست است. بنا بر این، باید پذیرفت که “هخته زهار” و “کشیده زهار”، برای شیر و اسب هر دو، به معنای دارای شکم و زیر شکم کشیده و باریک است، به نشانه‌ی چالاک‌ی و چُستی، در برابر افتاده و شُل، به نشانه‌ی تنبلی و سستی.

اما، در باب معنای زهار از راه ریشه‌شناسی (زه + ار = آور) به معنای “فرزندآور”، که شما هم پذیرفته اید، نکته‌ای به نظر من می‌رسد. و آن این که، اگر زهار را از زه به معنای فرزند بگیریم، ترکیب “فرزندآور” ناگزیر به مادینه برمی‌گردد و نرینه را در بر نمی‌گیرد. همچنین معنای “زهدان” که مکنزی در فرهنگ پهلوی خود به آن نسبت داده، جای درنگ دو باره دارد. زیرا همه‌ی منابع فارسی زهار را در مورد نرینه و مادینه یکسان به کار برده اند. ولی اگر به معنای دیگر “زه” برویم، یعنی سرچشمه و مجرای روان شدن آب از چشمه و قنات و زهیدن به معنای روان شدن، تراویدن -- چنان که در فرهنگ‌ها آمده است -- چه بسا به نتیجه‌ی پذیرفتنی تری برسیم.

این که زهار را، به معنای ریشه‌ای، “فرزندآور” دانسته اند، از آن جا سرچشمه گرفته است که در دوران‌های اخیر آن را با مفهوم “آلت تناسلی” یکی انگاشته اند و آن دو را مترادف آورده اند (از جمله در *واژه‌نامه*، فرهنگ شاهنامه‌ی نوشین، *فرهنگ معین*، شرح‌های خالقی و کزازی از *شاهنامه*). اما، به گمان من، “آلت تناسلی” به معنای مترادف مطلق آلت نرینه و مادینه مفهوم ناسنجیده‌ای است که از راه ترجمه در دوران‌های اخیر به زبان فارسی راه یافته و نیازمند درنگ دو

باره است. زیرا نرگی و مادگی، همچون دو اندام در جانور نر و ماده، پیش و بیش از آن که "آلت تناسلی" باشد، یک کارکرد پایه‌ای فیزیولوژیک دارد که برای هر جانور دارای ضرورت زیستی بی‌چون و -چراست. و آن، نقش آن دو به عنوان مجرا و دهانه‌ی خروج آب‌هایی است که سیستم پالایشی بدن (کلیه و مثانه) از درون آن زه‌کشی می‌کند.

نام فارسی این آب‌ها پیشاب یا زهراب است. کارکرد اصلی شبانه‌روزی این اندام، با دو شکل و ساختمان در نر و ماده، در تمامی درازای زندگی، از دم‌زاد تا دم‌مرگ همین است. حال آن که نقش آن همچون "آلت تناسلی" در نرینه و مادینه به دوران گُشنی و جفت‌گیری جانور برای زادآوری (تولید مثل) بازمی‌گردد، که دوره‌ای است میانه—دوران جوانی— در چرخه‌ی زندگانی، از زاد به مرگ. بنا بر این، زهار در کودک، تا پیش از بلوغ، هنوز "آلت تناسلی" نیست و در پیر دیگر نیست. اما کارکرد فیزیولوژیک اصلی خود را، که بیرون ریختن پیشاب یا ادرار باشد، هم در نرینه و هم در مادینه، دارد. در این دوران میانه در برخی نرینه‌ها و مادینه‌ها، به علت نابسامانی‌های فیزیولوژیک—یا روانی، در مورد انسان— آلت نرینگی یا مادینگی چه‌بسا نمی‌تواند کارکردی برای گُشن‌گیری داشته باشد، یعنی شخص در سویه‌ی نرینه می‌تواند "ناتوان" باشد و در سویه‌ی مادینه نازا. در نتیجه، آلت، آلت تناسلی نباشد. نبود این کارکرد، اگرچه جانور را از زادآوری، یا ماندگاری نسل، بی‌بهره می‌کند، اما به ماندگاری فردی او زیانی نمی‌رساند. حال آن که، جانور بی‌کارکرد اصلی فیزیولوژیک آلت، همچون مجرا و دهانه‌ای برای "زه‌کشی" بدن، بر اثر گرفتگی آن، نمی‌تواند چندان زنده بماند.

ترکیب "آلت تناسلی"—همچون نامی برای آلت نرینگی و مادینگی و کارکرد زادآورانه (procreative)ی آن دو— در زبان فارسی پیشینه‌ی چندان دراز ندارد و در دوران‌های اخیر، در ترجمه‌ی *organe génital* از زبان فرانسه به فارسی آمده، و سپس سایه‌ی خود را بر معنای

زهار نزد لغت‌شناسان افکنده است. گمان من آن است که زهار در اصل با زه‌کش و زه‌کشی نسبت معنایی داشته است. به گواهی فرهنگ‌های کهن، زهار به معنای مجرا و دهانه‌ی چشمه و قنات به کار می‌رفته (شاید هنوز هم به کار می‌رود) و آنگاه، در کاربرد مجازی آن برای انسان و حیوان، معنای "مجرای بول" (یا، بنا به برابرگزینی فرهنگستان یکم، پیشاب‌راه) به خود گرفته است.

لغت‌نامه‌ی دهخدا، به نقل از غیاث‌اللغات و آنندراج، زهار را، از جمله، چنین معنا کرده است: "سوراخی در سنگ و غیره که آب از آن برآید." همچنین یکی از معنای زهیدن را "تراویدن، جوشیدن، بیرون آمدن، جاری شدن" داده است. در فرهنگ سخن هم زهار را، از جمله، "جویی برای تخلیه‌ی آب" معنا کرده اند. ترکیب "بیرون‌زهیدن" هم در فرهنگ‌ها آمده است.

براین اساس، می‌توان گفت که زهار، از راه تشبیه و قیاس با "زهار" چشمه و قنات، در زبان ادب، به معنای "زیر شکم" یا جایگاه اندام‌های نرینگی و مادینگی، جانشین نام‌های اصلی آلت در زبان خودمانی شده است که کاربردشان در زبان رسمی بی‌ادبی شمرده می‌شود و نارواست. از این رو، در متن‌های رسمی ادبی، همچون شاه‌نامه، تاریخ بیهقی، و متن‌های دیگر زهار به راحتی به کار برده شده است. پیشینه‌ی کاربرد آن هم به نظر نمی‌رسد که از فارسی میانه (پهلوی) فراتر رود. به همین دلیل، جست‌و-جوی دانشوران در این جستار برای ریشه‌یابی آن در فارسی باستان و زبان‌های هند-و-اروپایی ثمربخش نبود.

این بیت خاقانی هم به روشنی گویای این معنا از زهار همچون مجرا و دهانه‌ی قنات و چشمه است:

سنگ را آب بردمَد ز شکم / آب را سنگ درفتد به زهار

بنا براین، پذیرفتنی‌تر می‌نماید که زهار را، در چنان متن‌ها، به معنای “مجرای بول” در انسان و جانور، هم نرینه و هم مادینه، بگیریم نه آلت تناسلی. شاهدهی که آقای خالقی، در پاسخ به پرسش من، از همای‌نامه آورده اند (نک: بخش دوم “پی‌جویی ...”)، پشتیبان همین برداشت است که زهار به معنای مجرای پیشاب یا زهراب است:

ستوران ز بانگ‌اش گریزان شدند / همه سر-به -سر زهره‌ریزان شدند

تو چنداشتی زهره‌شان بُد گُمیز / شدند از زهار-اندرون زهره‌ریز

در نتیجه، اکنون با روشنی‌بیش‌تر می‌توان گفت که، زهار نه به معنای خایه است، چنان که گمان رفته بود، نه (به مجاز) به معنای “فرزندآور”. به معنای زهدان هم نیست، اگرچه در نرینه مجرای خروج منی و در مادینه مجرای خروج بیچه از زهدان به هنگام زایمان نیز هست. اما، این، همچنان که گفتیم، کارکرد همیشگی فیزیولوژیک آن نیست. به عبارت دیگر، زهار در نرینه مجرای است، از سویی، پیوسته به بیضه‌ها و در مادینه، از سویی، پیوسته به زهدان یا رحم، بیچه‌دان، اما با هیچ‌یک از آن دو یکی نیست.

بازبینی متن‌های پهلوی و نیز پیکره‌ی زبانی فراهم آمده در فرهنگستان، به همت شما و دیگر دانشوران، می‌تواند این حدس‌ها و استدلال‌ها را استوارتر کند، همچنین جست‌و-جویی در متن‌های پزشکی کهن، مانند ذخیره‌ی خوارزمشاهی.

من گمان می‌کنم که هنوز جای پژوهشی در باره‌ی ویژگی‌های “اسب جنگی” یا “اسب نبرد”، به گفته‌ی فردوسی، و شیوه‌ی رفتار با آن، خالی است. چنین پژوهشی -- که باید بر پایه‌ی بازخوانی همه‌ی متن‌های پهلوانی کهن، از ادبی و عامیانه، به نثر و به شعر، انجام شود -- چه بسا

نکته‌های دیگری را، جز آنچه تاکنون به آن پرداخته ایم، در ویرایش *شاهنامه* روشن کند. این پژوهش را استادان ادبیات می‌توانند به صورت تکلیف بر عهده‌ی دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری بگذارند.

داریوش آشوری

اسفند ۱۳۸۷

Créteil, France